

# نقد جریان فکری اکبر رشاد

محمد نادری - ابراهیم عزیزمی



## درآمد

چندی است جریان به اصطلاح تجددخواه و تمدن‌ساز حوزه علمیه در تمام قلمروهای تخصصی اعم از ادب و فقه و اصول و کلام و تفسیر و حدیث و اقتصاد و جامعه‌شناسی و ... نگره‌سازی و نظریه‌پردازی می‌کند و پیوسته از ناکارآمدی این علوم می‌گوید و می‌نویسد و بر ضرورت تولید و جایگزین کردن دانش‌های برساخته دیگر مانند «نظام معرفتی فقاہت» و «منطق تفسیر متن» پا می‌فشارد.

این جریان از تحدی با اندیشمندان حوزه گرفته تا تعدی به ساحت فقیهان را سرلوحه برنامه‌های خویش قرار داده و پاسخگو نبودن فرزنانگان حوزه را گواه بر واپسگرایی و بی‌مایگی می‌خواند. همچنین با تبلیغات گسترده در فضای مجازی و بسیج افکار عمومی سعی در پیشبرد اهداف خود دارد. داعیه‌داران تجدد، تلقی خود از دین را یگانه نگرش منطبق با واقع می‌دانند و تاریخ فقه و فقاہت را -از شیخ طوسی رحمته‌الله گرفته تا شیخ انصاری رحمته‌الله و فقهای معاصر- به باد انتقاد می‌گیرند. ساده‌پنداری، نگاه به پدیده‌ها از افق نازل، انگاره‌های ناباخته و پنداره‌های ناباخته شالوده‌فکری این گروه را تشکیل می‌دهد. و به طور کلی می‌توان تندروی، تقدس‌زدایی و ساده‌انگاری را به عنوان سه شاخصه برای این جریان نام برد.

در مقابل اما واکنش اصحاب اندیشه و قلم و کرسی تدریس در حوزه‌های علمیه به گونه‌ای دیگر است؛ چشم بر قهر می‌پوشند و از در مهر درمی‌آیند و البته بانگ و غریو آنان را فاقد دلالت تصدیقیه می‌دانند و کمتر اجابت می‌کنند.

نوشتار پیش رو کوشیده است تا با بازخوانی بخشی از کتاب «منطق تفسیر متن» نوشته محمد تقی اکبر نژاد لغزش‌ها و کژی‌های آن را پیدا و علت ادبار مجامع علمی به این جریان را هویدا کند.

در کتاب یاد شده بحثی با عنوان «آبشخور ادبیات‌گرایی افراطی در حوزه فهم دین» مطرح شده و در آن ادب عربی موجود در حوزه‌های علمیه در بوته نقد قرار داده شده است. این بحث به خوبی نشانگر قشری‌گری و سطحی‌نگری این جریان به ادب عربی و در نتیجه درازدستی به سایر رشته‌های دینی است. باری، نقد پیش‌رو نگاهی است هر چند کوتاه به کمی از بسیار و یکی از هزار و مشتی از خروار کژاندیشی‌های خنیاگران تحول.

تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل

من از مفصل این قصه مجملی گفتم

۱. نویسنده در صفحه ۱۴۸ چنین می‌نویسد: «اهل زبان به دلیل ارتکازی که از کودکی نسبت به واژگان زبان مادری خود دارند، بدون توجه به قواعد زبانی، سخن می‌گویند و نیز سخنان هم‌زبانان خود را می‌فهمند. آنان بی‌درنگ، مثل‌ها و اصطلاحات را دریافته، به معنای مقصود منتقل می‌شوند و صدها جمله در زمانی کوتاه تولید و منتقل می‌شود، بدون اینکه طرفین حتی یک بار به قواعد و ضوابط زبان توجه کنند. اما کسانی که از بیرون وارد زبان می‌شوند، حکایتی دیگر دارند. آنان معانی و قواعد را به صورت ارتکازی در ذخایر ذهنی خود ندارند. بنابر این هم در معنا کردن واژگان و هم کیفیت ترکیب آنها و صرف‌هایی که دارند، نیازمند مراجعه به کتاب‌های لغت و دستور زبان هستند. همین امر باعث می‌شود تا در فهم برخی لطایف زبان، محتاج کتب لغت و ادب باشند. صاحب جواهر (ره) در بررسی یکی از فروع طلاق، نکته‌ای را از میرزای قمی (ره) نقل و سپس نقد می‌کند. به گفته ایشان در آن نقد، دقت و وسواس میرزای قمی در برخی عبارات، به دلیل عجم بودن اوست؛ وگرنه اهل زبان و معتدلین، هیچ‌گاه چنین احتمالاتی را مطرح نمی‌کنند. آنگاه می‌نویسد: اگر مراعات ادب لازم نبود، حرف‌های بسیاری داشتم که نثار او می‌کردم!»

**اشکال نخست:** چنین نیست که اهل زبان معنای تمامی سخنان هم‌زبانان خود را بفهمد و همیشه مقصود از مثل‌ها و اصطلاحات را دریابد، چنانکه ما خود بالوجدان معنای همه واژه‌ها و کنایه‌ها و مثل‌ها در زبان مادری خودمان را نمی‌دانیم و مقصود را از خود گوینده جویا می‌شویم یا در صورت عدم دسترسی به گوینده به واژه‌نامه‌ها مراجعه می‌کنیم و اساساً سوء تفاهم برآمده از همین مسأله است. روشن است این چالش بیشتر گریبانگیر کسی است که با دستور زبان و هنجار گفتار آشنا نباشد.

در روایتی پیامبر ﷺ یکی از اصحاب را مأمور به بریدن زبان فردی می‌کند و می‌فرماید: «قُم معه فاقطع لسانه». او از محضر پیامبر ﷺ بیرون می‌رود و سپس برمی‌گردد و عرض می‌کند که آیا حقیقتاً زبانش را ببرم؟! پیامبر ﷺ می‌فرماید: خیر، مقصودم این است که با احسان زبانش را ببر.<sup>۱</sup>

در روایت دیگری سواره‌ای بر پیامبر ﷺ سلام می‌کند، پیامبر ﷺ در پاسخ می‌فرماید: «و علیکم السلام». او با تعجب می‌گوید: من تنها هستم. پیامبر ﷺ می‌فرماید: بر تو و اسب تو.<sup>۲</sup>

تمام اینها در گفت و گوهای عادی و روزمره بین مردم است؛ حال اگر متنی صورت تقنینی و تشریحی به خود بگیرد چالش دو چندان خواهد شد، زیرا متون علمی از حساسیت ویژه‌ای برخوردار است و واژه‌ها با دقت و ظرافت بیشتر گزینش می‌شود.

۱. «دعائم الاسلام»، ج ۲، ص ۳۲۳.

۲. «مستدرک الوسائل»، ج ۸، ص ۲۵۰.

**اشکال دوم:** تدقیق و موشکافی میرزای قمی رحمته الله در مسأله طلاق، تدقیق فقهی می‌باشد چنانکه روشن است و خود صاحب جواهر رحمته الله نیز گفته است- و ارتباطی به ادب عربی ندارد، در صورتی که بحث بر سر افراط در ادب عربی است.

**اشکال سوم:** بر فرض که تدقیق فقهی میرزا رحمته الله نارواست- شاید خاستگاه این تدقیق، تفریط در ادبیات باشد نه افراط در آن؛ زیرا ادبیات به معنای حقیقی کلمه دقت‌های عبارتی را بقاعده و بسامان می‌سازد و استظهارها و برداشت‌ها را از لجام‌گسیختگی باز می‌دارد. به بیان دیگر، دقت‌های نابجا بیشتر برآمده از کوتاهی در ادبیات است نه زیاده‌روی در ادبیات.

**اشکال چهارم:** -سلمانا که تدقیق فقهی میرزا رحمته الله برآمده از افراط در ادبیات است- شاید تدقیق فقهی میرزا رحمته الله روا و سخن صاحب جواهر رحمته الله ناروا باشد.

۲. وی در صفحه ۱۴۹ می‌نویسد: «روش‌های نادرست، گاه به دلیل ظاهر متین و حق به جانب، حتی بر علمای وارسته مشتبه می‌گردد. دقت‌های ادبی در متون دینی از همین باب است. برخی گمان کرده‌اند که این موشکافی‌های اتمیک، نوعی ارج نهادن و تعظیم کتاب و سنت است و مصداق برخورد عالمانه و مسئولانه با متن مقدس. مشابه این افراط در گروه غلات نیز می‌بینیم. آنان به بهانه تکریم اولیای الهی، قدم به راهی گذاشتند که خلاف اصل مذهب بود. ادبیات‌گرایی افراطی نیز بر بهانه‌هایی همچون عظمت متون وحیانی و مقدس استوار است. متأسفانه، حوزه علمیه ما، ادبیات زده شده است. ما همه فهم دینی خود را به ادبیات گره زده‌ایم. طلبه در سال نخست ورود به حوزه، آنقدر از فضائل و اهمیت ادبیات عرب می‌شنود که می‌پندارد که راه اجتهاد در فقه و تفسیر قرآن، از اجتهاد در ادبیات می‌گذرد و اگر کسی ادیب شود، تا اجتهاد فاصله‌ای ندارد! از این رو بسا جوانانی که بهترین فرصت‌های دوران تحصیلشان به صرف و نحو و بلاغت می‌گذرد، اما تا پایان عمر علمی خود، سود چندانی از آن نمی‌برد. به عبارت دیگر، ادبیات عرب بیش از مقدار تأثیرش در فرایند اجتهاد، در برنامه‌های درسی حوزه جای گرفته‌اند. حکایت طلبه‌ای که بهترین فرصت‌های خود را صرف آموختن ریزه‌کاری‌های ادبیات می‌کند، حکایت آن مرد وسواسی است که آنقدر مشغول وضو می‌شد که از وقت نماز می‌گذشت. علامه بهبهانی (ره) نیز از این گونه افراد سخن گفته است؛ از کسانی که چنان در مقدمات معطل می‌شوند که به اجتهاد نمی‌رسند: *انه بعد ما عرف علما من تلك العلوم، ربما يعجبه التكرار و الإكثار في المعاودة و المباحثة و تحصيل المهارة الكاملة و ربما يتوهم لزوم ذلك إلى أن يصرف عمره فيه و لذا ترى غالب الطلبة لا يبلغون درجة الاجتهاد بل يموتون و غاية ما يصل إليه آحادهم أنه نحوی أو صرفی أو منطقی أو کلامی إلى غیر ذلك، فیصرف تمام عمره فی تحصيل مقدمة من مقدمات ذی المقدمة. آیا این همه ادبیات خوانی لازم است؟ نه؛ زیرا*

زبان بخش اصلی دین، زبان علم است، نه زبان ادبی. هر کسی که با بخش‌های علمی قرآن و روایات انس داشته باشد، تردید نمی‌کند که فهم مطالب، موقوف به خریط شدن در ادبیات نیست و کسی به اندازه عرب‌زبان‌ها، با زبان عربی آشنا باشد، می‌تواند آن‌ها را بفهمد. بخش عمده‌ای از روایات ما نیز سؤال و جواب است. اصحاب با همان زبان عامیانه سؤال می‌کردند و پاسخ می‌گرفتند. در اغلب آنها نیز بحث‌های دقیق علمی مشاهده نمی‌شود. آیا فهم کتاب‌های فقهی و اصولی ما که سرشار از دقایق علمی است، نیاز به عربی‌دانی تخصصی دارد؟ خیر. کسی ادعا ندارد که محقق حلی یا شهید ثانی یا شیخ انصاری و آخوند خراسانی با قلم ادبی کتاب نوشته‌اند و اگر کسی ادیب نباشد، نمی‌تواند نوشته‌های آنان را بفهمد! دانشمندان در همه علوم، پیچیده‌ترین مطالب علمی را با همان ادبیات عامیانه به بحث گذاشته‌اند. این شیوه، نه تنها به علمیت کارشان آسیب نزده است، بلکه امتیاز نیز به شمار می‌آید. پس ما چرا باید بخش علمی دین را از منظر ادبیات ببینیم؟ در حوزه‌های علمی، طلاب بسیاری از عشق فقاقت لبریزند، ولی نمی‌توانند با ادبیات عرب ارتباط بگیرند و از قواعد پیچیده و فراوان آن خسته می‌شوند. آنقدر که ما به کتاب‌های عربی اهل سنت اهمیت می‌دهیم، خودشان اهمیت نمی‌دهند. شیوه درست‌تر آن است که طلبه قواعد عمومی زبان را بیاموزد و از راه ترجمه متون و تجزیه و ترکیب آیات و روایات بر مهارت‌های خود بیفزاید و دانستنی‌های بیشتر را در زمان نیاز، با مراجعه به کتب مربوط به دست آورد.

**اشکال نخست:** گر چه نویسنده، این بخش از سخنان خود را بر پایه خطابه و داستان بنیان نهاده و خبری از برهان در میان نیست، لیکن باید دانست که هیچ متنی به بلندا و ژرفای متون دینی (قرآن و روایات) در نمی‌رسد و لذا دقت‌های ادبی در متون دینی مصداق افراط و زیاده‌روی نیست؛ اما درباره قرآن باید گفت یکی از برجسته‌ترین اعجازهای قرآن، اعجاز ادبی آن است و این اعجاز در سرتاسر قرآن اعم از آیات الاحکام و دیگر آیات -ولو بالتشکیک- ساری و جاری است. باید توجه داشت که مقصود از اعجاز ادبی صرفاً هنجارهای زیباشناسی از قبیل استعاره و کنایه نیست تا گفته شود زبان علمی نمی‌تواند آستن هنجارهای زیباشناسی باشد. در روایات متعددی به ژرفمندی متن قرآن اشاره شده و برای آن هفت یا هفتاد بطن برشمرده شده است.<sup>۳</sup> سیره عملی پیشوایان دین نیز در برداشت از آیات ژرف‌نگری بوده است؛ چنانکه وقتی زراره از امام باقر علیه السلام می‌پرسد: چرا بخشی از سر را مسح می‌کنیم نه تمام سر را، می‌فرماید: به دلیل وجود باء در «وَأَمْسَحُوا بِرُؤُسِكُمْ» که برای تبعیض است.<sup>۴</sup>

۳. «المیزان»، ج ۱، ص ۷.

۴. «تفسیر نور الثقلین»، ج ۱، ص ۵۹۶.

و به راستی بدون واکاوی پدیده «خفص به جوار» چگونه می‌توان درباره جر ارجلکم در آیه شریفه «یا ایها الذین آمنوا إذا قمتم إلى الصلاة فاغسلوا وجوهكم و أیدیکم إلى المرافق و امسحوا برؤوسکم و أرجلکم إلى الکعبین»<sup>۵</sup> پی به حقیقت ماجرا برد؟!

آیا می‌توان بدون موشکافی و ریزپردازی‌های ادبی معنای آنی در آیه شریفه «نساؤکم حرث لکم فاتوا حرثکم انی شئتم»<sup>۶</sup> را دریافت؟ آنی به معنای متی است یا به معنای کیف یا به هر دو معنا؟ صورت اول حقیقت و صورت دوم مجاز است، حال قاعده در دوران امر بین حقیقت و مجاز چیست؟<sup>۷</sup> صورت سوم نیز مبتنی بر مساله ادبی «استعمال لفظ در اکثر از معنا»ست که در اصول فقه از آن بحث می‌شود.

آیا زبان‌دانان عربی می‌توانند وجه عدول از «مسافراً» به «علی سفر» در آیه شریفه «فمن کان منکم مریضاً أو علی سفر فعدّه من ایام آخر» را دریابند یا اینکه نیاز به ابزار پیشرفته‌تر و ساز و کار دقیق‌تر می‌باشد؟  
ناگفته پیداست که عرب‌زبان‌های آشنا با ادب عربی نیز در حل این مسائل درمی‌مانند چه رسد به عرب‌زبان‌های بیگانه از ادب عربی. و بسنده کردن به ترجمه متون و تجزیه و ترکیب سطحی آیات و روایات گرهی را وانمی‌گشاید. از این روی، چاره‌ای جز سر نهادن به آستان بلند ادب عربی و خوگیر شدن با هنجار گفتار و رایمندی در آن وجود ندارد.

باید توجه داشت که ساده‌انگاری و بی‌مهری به ادب عربی نه جریانی نوپیدا که پیشینه دیرینه و سابقه هزارساله دارد. عبدالقاهر جرجانی متوفای ۴۷۱ق که از تنگ‌اندیشی‌های این جریان به ستوه آمده و به مویه شده است چنین می‌نویسد:

«در پی این گمان نادرست، گروهی از شعر و نحو کناره گرفتند و هر دو را به دور افکندند و رویگردانی از این دو را بهتر از سرگرم شدن به اینها دانستند و روی تافتن از اندیشه در این دو را درست‌تر از فراگیری اینها پنداشتند ... و گمان‌هایی از این دست که اگر پایان و سرانجام آن را می‌دانستند به خدا پناه می‌بردند و خشنود شدن بدان را برای خود ننگ می‌پنداشتند زیرا آنها با گزینش این نادانی بر دانش چونساز بازدارنده از راه خدا هستند و بسان کسی که می‌خواهد نور خدای (قرآن) را بکشد»<sup>۸</sup>

---

۵. مائده: ۶. در تعدادی از خوانش‌های قرآنی مانند روایت ابوبکر از عاصم و روایات رسیده از اهل بیت علیهم‌السلام ارجلکم به جر خوانده شده است. «البرهان»، ج ۲، ص ۲۵۵. اهل تسنن ارجلکم را عطف بر وجوهکم می‌گیرند و جر آن را از باب «خفص به جوار» می‌دانند و لذا پاها را همچون صورت می‌شویند، ولی دانشمندان شیعه ارجلکم را عطف بر لفظ رؤوسکم می‌گیرند و لذا حکم پاها را مسح می‌دانند نه غسل.  
۶. بقره: ۲۲۳.

۷. «التحریر و التنبیر»، ج ۲، ص ۳۵۳.

۸. «دلائل الاعجاز»، ص ۱۵.

و اما در جانب روایات نیز باید دقت نمود که این متون تفاوت گوهری با سایر متون دارد زیرا به باور ما، خالقان این متون بر ستیغ بلاغت<sup>۹</sup> و حکمت و دانش ناب<sup>۱۰</sup> نشسته و از آبشخور علم لدنی سیراب گشته‌اند. حال چه اشکالی دارد که چنین گوینده‌ای کلام خود را به مدد تقدیم و تأخیر و تعریف و تنکیر و حذف و ذکر و فصل و وصل آستن معانی ژرف‌تری کند. و اساساً اصل در روایات، فرامگانی و فرازمانی بودن آنهاست و پیشوایان دین ملتفت به این امر بوده‌اند و ظرفیت متفاوت مخاطبان<sup>۱۱</sup> خود تا روز رستاخیز را در نظر می‌داشتند،<sup>۱۲</sup> چنانکه حضرت زهرا علیها السلام به فرزندان<sup>۱۳</sup> تا دامنه رستاخیز سلام رسانده است.<sup>۱۴</sup>

در اخبار بسیاری دقت در ژرفا و معانی ثانویه احادیث گوشزد و از سطحی‌نگری به آنها هشدار داده شده است؛ امام علی علیه السلام می‌فرماید: «همت نادانان روایت و همت دانشمندان درایت است».<sup>۱۵</sup> همچنین می‌فرماید: «حدیث را چنانکه باید بفهمید و بر روایت کردن خشنود نباشید، چه راویان دانش بسیار و پاسداران آن اندک‌اند»<sup>۱۶</sup>. در روایتی امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «معنای سخن ما را آشکار سازید که ما تیره‌ای سخنور هستیم»<sup>۱۷</sup>. و از فرموده‌های ایشان است: «شما فقیه‌ترین مردم هستید اگر معنا و مقصود سخنان ما را بشناسید»<sup>۱۸</sup>. و نیز در همین راستا فرموده است: «فهمیدن یک حدیث بهتر است از روایت کردن هزار حدیث و کسی از شما دانشمند نیست مگر آن که گوشه‌ها و کناره‌های سخن ما -معانی مجازی و کنایی- را بازشناسد و همانا یک سخن از سخنان ما هفتاد تفسیر را برمی‌تابد و ما بر برون‌رفت از همه آنها توانم‌دیم»<sup>۱۹</sup>. در روایت دیگری می‌فرماید: «سوگند به خدا که ما کسی از پیروان خود را فقیه نمی‌شماریم مگر آن که معنای سخنان سربسته را دریابد».<sup>۲۰</sup>

۹. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: «أنا أفصح من نطق بالضاد بيد أتي من قریش واسترضعت في بني سعد». «الطراز الأول»، ج ۵، ص ۲۴۹.

۱۰. «ها إن هاهنا لعلماً جماً و أشار بيده إلى صدره». «نهج البلاغة»، ص ۴۹۶.

۱۱. «يا كميل بن زياد إن هذه القلوب أوعيةٌ فخيرها أوعاها فأحفظ عني ما أقول لك». «نهج البلاغة»، ص ۴۹۵.

۱۲. «قال رسول الله ص نصر الله امرأ سمع منا حديثاً فآذاه كما سمع فرب مبلغ أوعى من سامع». «بحار الانوار»، ج ۲، ص ۱۶۰.

۱۳. «وأقرأ على وُلدي السلام إلى يوم القيامة». «بحار الانوار»، ج ۴۳، ص ۲۱۴.

۱۴. «وقال ع همة السفهاء الرواية و همة العلماء الدراية». «بحار الانوار»، ج ۲، ص ۱۶۰.

۱۵. «اعقلوا الخبر إذا سمعتموه عقل رعاية لا عقل رواية فإن رواة العلم كثير و رعائته قليل». «بحار الانوار»، ج ۲، ص ۱۶۱.

۱۶. «أعربوا حديثنا فإننا قوم فصحاء». «الكافي»، ج ۱، ص ۵۲.

۱۷. «أنتم أفقه الناس إذا عرفتم معاني كلامنا». «معاني الأخبار»، ص ۱.

۱۸. «حدیث تدریه خیر من ألف حدیث ترویه و لا یكون الرجل منكم فقیهاً حتى یعرف معاریض کلامنا و إن الکلیمة من کلامنا لتنصرف علی سبعین وجهاً لنا من جمیعها المخرج. همان، ص ۲.

۱۹. «إنا والله لا نعد الرجل من شیعتنا فقیهاً حتى یلحن له فیعرف اللحن». «الغیبة للنعمانی»، ص ۱۴۱.

اگر آشنایی با زبان عربی در حد معمول برای فهم احادیث کافی باشد - چنانکه نویسنده مدعی است - پس این همه تحریض و تحریض بر دریافت معانی نهفته احادیث برای چیست؟! و اگر واقعا احادیث تهی از معانی دیریاب باشد، آیا این همه امر و بعث مستلزم تکلیف به محال نخواهد بود؟! حاشا و کلا که خردمندی بدین سخنان پایبند باشد.

در روایت دیگری به روشنی و بسندگی دستور به یادگیری دانش‌های زبان عربی داده شده تا جای هیچ گفت و گو و چند و چونی نباشد. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «دانش‌های زبان عربی را فرا بگیرید چون خداوند به زبان عربی با مردم سخن گفته است».<sup>۲۰</sup>

---

۲۰. حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَيْسَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرِ بْنِ الْبَزْطِيِّ عَنْ رَجُلٍ مِنْ خَزَاعَةَ عَنْ أَسْلَمَى عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: تَعَلَّمُوا الْعَرَبِيَّةَ فَإِنَّهَا كَلَامُ اللَّهِ الَّذِي تَكَلَّمَ بِهِ خَلْقَهُ. «الخصال»، ج ۱، ص ۲۵۸. در تقدیر این حدیث شریف سه احتمال وجود دارد:

أ. «تَعَلَّمُوا اللُّغَةَ الْعَرَبِيَّةَ...» یعنی زبان عربی را فرا بگیرید. اشکال این احتمال آن است که خطاب امام علیه السلام عام است و عرب را نیز در بر می‌گیرد. حال اگر امام علیه السلام عرب را به فراگیری زبان عربی امر نماید تحصیل حاصل خواهد بود و الازم باطل فالملزوم مثله.

ب. «تَعَلَّمُوا الْعُلُومَ الْعَرَبِيَّةَ...» یعنی دانش‌های ادبی منسوب به عرب را فرا بگیرید. اشکال این احتمال هم این است که انتساب دانش‌های ادبی به عرب نامعلوم بلکه معلوم عدم است. زیرا دانش‌های ادبی پس از پیدایش اسلام و با الهام میر بیان امیر مؤمنان علیه السلام ایجاد شده است و پیشتر، عرب بیگانه از این دانش‌ها بود و تنها بر اساس سرشت خدادادی سخن می‌گفت.

ج. «تَعَلَّمُوا عُلُومَ اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ...» یعنی دانش‌های زبان عربی را فرا بگیرید. این احتمال صحیح است و اشکال‌های پیشین بر آن وارد نیست. زیرا مأموریه بر طبق این تقدیر، دانش‌های زبان عربی است [نه زبان عربی] و بر واضح است که عرب نیز به فراگیری دانش‌های زبان عربی نیازمند است. همچنین بنا بر این تقدیر، آنچه که به عرب نسبت داده شده زبان است [نه دانش‌های ادبی] و در انتساب زبان عربی به عرب مناقشه‌ای نیست. و حذف مضاف (علوم) و موصوف (اللغة) در صورت وجود قرینه، صحیح و متداول است. «علوم العربیة»، ج ۲، ص ۸.

اشکال: بی‌گمان مرجع ضمیر در «فإنها»، «اللغة العربیة» است، پس باید «تَعَلَّمُوا الْعَرَبِيَّةَ» نیز به تقدیر «تَعَلَّمُوا اللُّغَةَ الْعَرَبِيَّةَ» باشد.

جواب: در حدیث صنعت استخدام به کار رفته است؛ «تَعَلَّمُوا الْعَرَبِيَّةَ» به تقدیر «تَعَلَّمُوا عُلُومَ اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ» و مرجع ضمیر در «فإنها» «اللغة العربیة» است.

نکته: صدر و ذیل حدیث، هر دو بر وجوب فراگیری دانش‌های زبان عربی دلالت می‌کند. زیرا «تَعَلَّمُوا» امر است و امر ظهور در وجوب دارد. و «فإنها...» علت امر به فراگیری دانش‌های زبان عربی را فهم قرآن دانسته و فهم قرآن واجب است. زیرا قرآن معجزه جاوید پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است و مادامی که انسان درنیابد لفظ و معنای قرآن مافوق دیگر الفاظ و معانی است، هرگز نمی‌تواند به اعجاز آن پی ببرد و به دنبال آن نمی‌تواند پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را از روی دلیل و برهان تصدیق کند و حال آن که اعتقاد به اصول دین - از جمله نبوت - باید از روی دلیل باشد.

سخن پایانی در این زمینه آنکه تصور نشود شایمندی نقل به معنا از ارج و شکوه احادیث می‌کاهد؛ زیرا اگر چه ائمه علیهم‌السلام نقل به معنا را با شرایطی روا دانسته‌اند<sup>۲۱</sup> - لیکن همزمان راویان را به امانت‌داری در نقل تشجیع و تشویق کرده‌اند. از باب نمونه راویانی که جانب امانت را نگاه می‌دارند و حدیث را بی‌فزود و کاست بازگو می‌کنند، مصداق آیه «فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ»<sup>۲۲</sup> به شمار آمده‌اند.<sup>۲۳</sup> از این روی احادیث بسیاری نقل به لفظ شده است زیرا از یک سو شرط قبول روایت به صورت کلی - ضابط بودن راوی است و از سوی دیگر شماری از راویان پرکار همچون زراره و ابوبصیر پایبند به نوشتن حدیث در مجلس بوده‌اند. درباره زراره آمده است که وی روزی به محضر امام صادق علیه‌السلام شرفیاب می‌شود و دفترش را باز می‌کند تا پاسخ امام به سؤالش را بنویسد.<sup>۲۴</sup> ابوبصیر روشن‌ضمیر نیز همواره نویسنده‌ای را به همراه داشته تا سخنانی را که بین او و امام رد و بدل می‌شده بنویسد.<sup>۲۵</sup> چنانکه پیوسته گروهی از یاران و نزدیکان امام کاظم علیه‌السلام با قلم و کاغذ در محضرشان حاضر بودند تا سخنان ایشان را بنگارند.<sup>۲۶</sup> حال با در

واپسین سخن آن که در میان دانش‌های زبان عربی تنها فراگیری هشت دانش وجوب شرعی دارد: لغت، اشتقاق، صرف، نحو، معانی، بیان، بدیع، تجوید. زیرا ذیل حدیث، علت وجوب فراگیری دانش‌های زبان عربی را بیان کرده است و العلة [تعمم و] تخصص.

۲۱. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ أَسْمَعُ الْحَدِيثَ مِنْكَ فَازِيدُ وَ أَنْقُصُ قَالَ إِنْ كُنْتَ تُرِيدُ مَعَانِيَهُ فَلَا بَأْسَ. «الكافي، ج ۱، ص ۵۱». وَ عَنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ ابْنِ سِنَانٍ عَنْ دَاوُدَ بْنِ فَرْقَدٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ إِنِّي أَسْمَعُ الْكَلَامَ مِنْكَ فَأُرِيدُ أَنْ أُرْوِيَهُ كَمَا سَمِعْتُهُ مِنْكَ فَلَا يَجِيءُ قَالَ فَتَعَمَّدَ ذَلِكَ قُلْتُ لَا فَقَالَ تُرِيدُ الْمَعَانِيَ قُلْتُ نَعَمْ قَالَ فَلَا بَأْسَ. «الكافي»، ج ۱، ص ۵۱. وَ مِنْهُ، تَقَالًا مِنْ كِتَابِ مَدِينَةِ الْعِلْمِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ زَعْلَانَ عَنْ خَلْفِ بْنِ حَمَّادٍ عَنْ ابْنِ الْمُخْتَارِ أَوْ غَيْرِهِ رَفَعَهُ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ أَسْمَعُ الْحَدِيثَ مِنْكَ فَلَعَلِّي لَا أُرْوِيهِ مَا سَمِعْتُهُ فَقَالَ إِنْ أَصَبْتَ فِيهِ فَلَا بَأْسَ إِنَّمَا هُوَ بِمَنْزِلَةِ تَعَالَى وَ هَلَمْ وَ أَقْعُدْ وَ اجْلِسْ. «بحار الانوار»، ج ۲، ص ۱۶۱.

۲۲. زمر: ۱۸.

۲۳. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ مُنْصُورِ بْنِ يُونُسَ عَنْ أَبِي بصيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ قَوْلَ اللَّهِ جَلَّ تَنَآؤُهُ - الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ قَالَ هُوَ الرَّجُلُ يَسْمَعُ الْحَدِيثَ فَيَحَدِّثُ بِهِ كَمَا سَمِعَهُ لَا يَزِيدُ فِيهِ وَ لَا يَنْقُصُ مِنْهُ. «الكافي»، ج ۱، ص ۵۱.

۲۴. الْأَخْبِتَارُ، عَنْ حَمْدَوَيْهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ عُرْوَةَ عَنْ ابْنِ بُكَيْرٍ قَالَ: دَخَلَ زُرَّارَةُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ قَالَ إِنَّكُمْ قُلْتُمْ لَنَا فِي الظُّهْرِ وَ العَصْرِ عَلَى ذِرَاعٍ وَ ذِرَاعَيْنِ ثُمَّ قُلْتُمْ أَتُرِدُّوهُمَا فِي الصَّيْفِ فَكَيْفَ الْإِبْرَادُ بِهَا وَ فَتَحَ الْوَاحِهُ لِيُكْتَبَ مَا يَقُولُ فَلَمْ يُجِبْهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَ بِشَيْءٍ فَأَطْبَقَ الْوَاحِهُ فَقَالَ إِنَّمَا عَلَيْنَا أَنْ نَسْأَلَكَمَ وَ أَنْتُمْ أَعْلَمُ بِمَا عَلَيْكُمْ وَ خَرَجَ وَ دَخَلَ أَبُو بصيرٍ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ فَقَالَ عَ إِنَّ زُرَّارَةَ سَأَلَنِي عَنْ شَيْءٍ فَلَمْ أُجِبْهُ وَ قَدْ ضَيقتُ مِنْ ذَلِكَ فَادْهَبْ أَنْتَ رَسُولِي إِلَيْهِ فَقُلْ صَلِّ الظُّهْرَ فِي الصَّيْفِ إِذَا كَانَ ظِلُّكَ مِنْتَكَ وَ العَصْرَ إِذَا كَانَ مِنْتَيْكَ وَ كَانَ زُرَّارَةُ هَكَذَا يُصَلِّي فِي الصَّيْفِ وَ لَمْ أَسْمَعْ أَحَدًا مِنْ أَصْحَابِنَا يَقُولُ ذَلِكَ غَيْرَهُ وَ غَيْرَ ابْنِ بُكَيْرٍ. «بحار الانوار»، ج ۸۰، ص ۴۲.

۲۵. قَالَ: فَقَالَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): إِذَا كَانَ يَوْمُ الْجُمُعَةِ بَعْدَ الصَّلَاةِ فَأَتَيْتَنِي. قَالَ: فَلَمَّا كَانَ يَوْمُ الْجُمُعَةِ أَتَيْتُهُ، فَقَالَ: يَا أَبَا بصيرٍ، أَتَيْتَنَا لِمَا سَأَلْتَنَا عَنْهُ؟ قُلْتُ: نَعَمْ، جُعِلَتْ فِدَاكَ. قَالَ: إِنَّكَ لَا تَحْفَظُهُ، فَأَيْنَ صَاحِبِكَ الَّذِي يَكْتُبُ لَكَ؟ قُلْتُ: أَظُنُّ شَعْلَةَ شَاغِلٌ وَ كَرِهْتُ أَنْ أَتَأَخَّرَ عَنْ وَقْتِ حَاجَتِي، فَقَالَ لِرَجُلٍ فِي مَجْلِسِهِ: اكْتُبْ لَهُ. «دلائل الامامة»، ص ۵۵۵.

۲۶. فَحَدَّثَنِي أَبِي قَالَ كَانَ جَمَاعَةً مِنْ خَاصَّةِ أَبِي الْحَسَنِ عَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ شَيْعَتِهِ يَحْضُرُونَ مَجْلِسَهُ وَ مَعَهُمْ فِي أَكْثَامِهِمْ أَلْوَاحُ أَبُوسٍ لَطِيفٌ وَ أُمِّيَالٌ فَإِذَا نَطَقَ أَبُو الْحَسَنِ عَ بِكَلِمَةٍ أَوْ أَقْتَى فِي نَازِلَةٍ أَثْبَتَ الْقَوْمَ مَا سَمِعُوا مِنْهُ فِي ذَلِكَ. «مهج الدعوات»، ص ۲۱۹.

کنار قرار دادن این قرائن و شواهد، آیا شایمندی نقل به لفظ بودن نوع احادیث بر نقل به معنا بودن آن نمی‌چربد؟ و بر فرض هم که نویسنده کتاب، به هزار و یک دلیل هیچ یک از این سرنخ‌ها را قبول نداشته باشد، حق ندارد دیدگاه خودش را منطبق با لوح محفوظ بداند و آن را بر دیگران تحمیل کند و در صورت مخالفت فریاد و اسلاما سر دهد.

افزون بر این شاید فقیهی بخواهد با رویکرد فقهی - به معنای اعم آن - صحیفه سجادیه یا خطبه فدکیه و مانند آن را - که شکی در نقل به لفظ بودن آنها نیست - بررسی کند؛ آیا می‌تواند با یک ادبیات نازل و تجزیه و ترکیب ساده کامیاب گردد؟ و ده‌ها تالی فاسد دیگر.

بی‌گمان آن که ترجمه و تجزیه و ترکیب را برای تفقه کافی می‌داند از دو حال خارج نیست؛ یا از ادب بویی نبرده و یا از فقه طرفی نبسته است.

**اشکال دوم:** نویسنده در کمال شگفتی حقیقت را وارونه ساخته و حوزه را ادبیات زده دانسته است. آری، پیشتر حوزه علمیه خاستگاه و خیزشگاه ادب بوده و اندیشوران و دانشوران شیعه آثار ستوار و ماندگاری را برای همیشه به یادگار نهاده‌اند. در سده‌های پیشین تیزپروازان آسمان ادب شیعه همچون سید رضی رحمته‌الله علیه و سید مرتضی رحمته‌الله علیه و رضی استرآبادی رحمته‌الله علیه و سید علی خان مدنی رحمته‌الله علیه و میثم بحرانی رحمته‌الله علیه آثار بی‌مانندی را خلق کرده‌اند که هر یک تاج افتخاری بر تارک شیعه است. و اما امروزه خلف ناصالح آنان در کنج عافیت آسوده و به کامرانی غنوده‌اند تا بدانجا که به جرأت می‌توان گفت در هیچ دوره‌ای چون امروز گرد ملال بر سیمای پرفروغ ادب ننشسته است.

آیا جز این است که امروزه در سه سال نخست حوزه به چند جزوه ترشیده به زبان فارسی و چند کتاب ناتراشیده به عربی خراسانی بسنده می‌شود. حال اگر شتابزدگی در آموزش و چپانیدن دروس جنبی گوناگون و ... را نیز در نظر بگیریم چه خواهد شد؟ والحديث ذو شجون.

**اشکال سوم:** گرچه بسیاری اجتهاد در فقه را متوقف بر اجتهاد در ادبیات ندانسته‌اند، لیکن این به معنای کافی بودن ترجمه و تجزیه و ترکیب نیست.<sup>۲۷</sup>

**اشکال چهارم:** تفسیر قرآن بدون اجتهاد در ادبیات یا دست کم ادبیات پیشرفته و به ویژه دانش بلاغت میسور نیست و بسنده کردن به تجزیه و ترکیب در آن، بیشتر به طنز مانده است تا واقع.

---

۲۷. و لما كان أعظم مقدماته علم أصوله و علم العربية إذ الأول قاعدة و دليله و الثاني مسلک و سبيله و غيرهما من العلوم إما غير متوقف عليه كعلم الكلام إلا ما لا بد منه في تحقق الإيمان أو يتوقف عليه دونهما و معه يكفي الرجوع فيه إلى الأصول المصححة في ذلك الشأن كالحديث و أصوله و اللغة و نحوها من المقدمات المقررة في مواضع تليق بها من المصنفات فلا جرم رتبنا هذا الكتاب - الذي قد استخرنا الله تعالى على جمعه و ترتيبه - على قسمين: أحدهما في تحقيق القواعد الأصولية و تفریع ما يلزمها من الأحكام الفرعية و الثاني في تقرير المطالب العربية و ترتيب ما يناسبها من الفروع الشرعية. «تمهيد القواعد»، ص ۲۴.

با نگاهی گذرا به تفاسیر فریقین می‌توان شدت اهتمام مفسران به ادبیات را دریافت. بر همین اساس تفسیر کشف نوشته جارالله زمخشری متوفای ۵۳۸ق هماره یکی از منابع طراز اول تفاسیر شیعه و سنی بوده و هست. وی در تفسیرش چنین می‌گوید:

«فقیه اگر چه سرآمد تمام فقیهان باشد و نحوی گر چه گوی از همگان بر باید و لغوی هر چند یکه‌تاز عرصه لغت باشد و متکلم هر اندازه چیره‌دست باشد هرگز نمی‌تواند به حقایق و آموزه‌های دریای بی‌کران قرآن دست بیازد مگر آن که برهه‌ای آهسته و بی‌شتاب به فراگیری دانش معانی و بیان پردازد و زمانی در کاوش آن‌دو خسته و رنجه گردد و آنچنان که شایسته آن‌دو دانش است و ورزیده و کارکشته شود.»<sup>۲۸</sup>

همچنین سکاکی متوفای ۶۲۶ق می‌نویسد:

«از آنچه گفتیم روشن شد که فهمندگان مقصود خدا نیاز مبرم به دانش معانی و بیان دارند. پس ننگ بر کسی که به تفسیر قرآن می‌گراید در صورتی که بهره و اندوخته کافی از این دو دانش ندارد.»<sup>۲۹</sup>

**اشکال پنجم:** سخن آیت الله وحید بهبهانی رحمته الله علیه ارتباطی به ما نحن فیہ ندارد زیرا ناظر به افراط در مقدمات و اتلاف تمام عمر در آنهاست نه صرف بخشی از عمر.

**اشکال ششم:** قیاس متن قرآن و روایات به متن کتب فقهی و اصولی مع الفارق است و چنانکه پیشتر گفته شد میان این دو، تفاوت از زمین تا آسمان است.

**اشکال هفتم:** حریت بر وزن مرّیخ به معنای راهنمای ماهر با تای منقوطة نوشته می‌شود نه با طای مؤلفه!<sup>۳۰</sup>

۳. نویسنده در صفحه ۱۵۱ چنین می‌نویسد: «از روایات متعددی چنین برمی‌آید که اهل بیت (ع) نیز روی خوشی به ادبیات‌گرایی نشان نداده‌اند و درست در زمانی که ادبیات عرب در میان اهل سنت در حال شکوفایی بود، آنان در مذمت خوض در ادبیات سخن گفته‌اند». وی در پانوشت چند روایت را به گواه می‌آورد: «قال أبو عبد الله ع: أصحابُ العریبةِ یحرّفونَ الکلمَ عن مواضعه (مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۲۷۹، ح ۴۷۰-۸) عَنْ حُوَیْزَةَ بِنِ اسْمَاءَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عِ إِنَّكَ رَجُلٌ لَكَ فَضْلٌ لَوْ نَظَرْتَ فِي هَذِهِ الْعَرَبِيَّةِ فَقَالَ لَا حَاجَةَ لِي فِي سَهْكِكُمْ هَذَا. وَرَوَى عَنْهُ ع أَنَّهُ قَالَ: مَنْ أَنهَمَكَ فِي طَلْبِ النَّحْوِ سَلِبَ الْخُشُوعِ (همان، حدیث ۴۶۹۹-۶) عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ... قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ لَوْ نَظَرْتَ فِي هَذَا أَعْنَى الْعَرَبِيَّةِ فَقَالَ دَعْنِي مِنْ سَهْكِكُمْ (همان، ح ۴۷۰-۷)»

۲۸. «الكشاف»، مقدمه، ص ۲.

۲۹. «مفتاح العلوم»، ص ۲۴۹.

۳۰. پشت جلد کتاب نیز کلمه «بی‌محابا» با های هوز و به صورت «بی‌مهابا» نوشته شده است!

**اشکال:** نویسنده در این بخش از کتاب خود، آسمان به ریسمان بافته تا شاید چند حدیث همسو با دیدگاه خود بیابد. وی برای دستیابی به این هدف از هیچ تلاشی فروگذار نکرده و حتی از تقطیع حدیث نیز سود جسته است. روی هم رفته چهار روایت از کتاب مستدرک آورده شده است لیکن هیچ یک را نمی‌توان پذیرفت.

مقصود از *اصحاب العربیه* در روایت نخست - به قرینه تناسب حکم و موضوع - قاریان قرآن است نه نحویان؛ زیرا در آن زمان اختلاف خوانش‌های قرآنی به اوج خود رسیده بود و صدها قاری با خوانش ویژه به خود قرآن را می‌خواندند چندانکه اگر بدین‌گونه پیش می‌رفت جامعه مسلمانان به بحرانی غیر قابل جبران دچار می‌آمد.<sup>۳۱</sup> بدین روی، امام صادق علیه السلام در این روایت خطر اختلاف خوانش‌ها و تحریف قرآن را گوشزد نموده است.

حدیث سوم نیز در مستدرک به صورت منقطع ذکر شده لیکن در منابع دست اول سلسله سند به پیامبر صلی الله علیه و آله می‌رسد<sup>۳۲</sup> و این نشانگر ساختگی بودن حدیث است چه در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله هنوز اصطلاح نحو پدید نیامده بود. و بر فرض هم که حدیث صحیح باشد آنچه که مورد نکوهش قرار گرفته است انهماک و زیاده‌روی در نحو است نه اصل فراگیری دانش نحو.

نویسنده کتاب حدیث چهارم را تقطیع کرده تا به سود خود بهره‌برداری کند؛ در صدر حدیث راوی می‌گوید: امام صادق علیه السلام آیه شریفه «وَلَقَدْ نَادَانَا نُوحٌ»<sup>۳۳</sup> را به صورت «وَلَقَدْ نَادَيْنَا نُوحًا» خواند. عرض کردم: فدایت شوم، خوانش‌های قرآن چنین نیست. فرمود: مرا با خوانش‌های ناپسند چه کار؟!<sup>۳۴</sup> روشن است که از لحاظ ادبی نمی‌توان بر «وَلَقَدْ نَادَيْنَا نُوحًا» خرده گرفت.

حدیث چهارم بهترین گواه است بر اینکه مقصود از *العربیه* در حدیث دوم نیز خوانش‌های قرآنی است نه ادبیات؛ فما قصد لم يقع و ما وقع لم يقصد.

والسلام علی منسبنا وعلی آله

محمدناری - ابراهیم عزیزمی<sup>۳۵</sup>

۳۱. «التمهید فی علوم القرآن»، ج ۲، ص ۹.

۳۲. «وسائل الشیعه»، ج ۱۷، ص ۳۲۹.

۳۳. صافات: ۷۵.

۳۴. وَعَنْ حَمَّادٍ عَنْ رَبِيعٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: قَرَأَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَ وَ لَقَدْ نَادَيْنَا نُوحًا قُلْتُ نُوحٌ ثُمَّ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ لَوْ نَظَرْتُ فِي هَذَا أَغْنَى الْعَرَبِيَّةَ فَقَالَ دَعْنِي مِنْ سَهْكِكُمْ.

۳۵. شماره تماس: ۰۹۱۹۱۴۹۷۲۸۱ - پست الکترونیکی: naderi1364m@yahoo.com

## فهرست منابع

١. قرآن كريم
٢. نهج البلاغة (صبحى الصالح).
٣. بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، مجلسى، محمد باقر، بيروت، دار احياء التراث العربى، چاپ دوم، ١٤٠٣ق.
٤. البرهان فى تفسير القرآن، بحراني، سيد هاشم، تحقيق قسم الدراسات الاسلامية، قم، موسسه بعثه، چاپ اول، ١٣٧٤ش.
٥. التحرير و التنوير، ابن عاشور، محمد بن طاهر، تونس، الدار التونسية للنشر، ١٩٨٤م.
٦. تفسير نور الثقلين، عروسى حويزى، عبد على بن جمعه، تحقيق سيد هاشم رسولى محلاتى، قم، اسماعيليان، چاپ چهارم، ١٤١٥ق.
٧. تفصيل وسائل الشيعة إلى تحصيل مسائل الشريعة، حر عاملى، محمد بن حسن، تحقيق موسسه آل البيت عليهم السلام، قم، مؤسسة آل البيت، چاپ اول، ١٤٠٩ق.
٨. تمهيد القواعد الأصولية و العربية، شهيد ثانى، زين الدين بن على، قم، انتشارات دفتر تبليغات اسلامى حوزة علميه قم، چاپ اول، ١٤١٦ق.
٩. التمهيد فى علوم القرآن، معرفت، محمد هادى، قم، مؤسسة النشر الاسلامى، چاپ دوم، ١٤١٥.
١٠. الخصال، ابن بابويه، محمد بن على، قم، جامعه مدرسين، چاپ اول، ١٣٦٢ش.
١١. دعائم الاسلام و ذكر الحلال و الحرام و القضايا و الأحكام، ابن حيون، نعمان بن محمد مغربى، قم، مؤسسة آل البيت عليهم السلام، چاپ دوم، ١٣٨٥ق.
١٢. دلائل الإعجاز فى علم المعانى، جرجانى، عبدالقاهر بن عبدالرحمن، تحقيق عبد الحميد هنداوى، بيروت، دار الكتب العلمية، چاپ اول، بى تا.
١٣. دلائل الامامة، طبرى آملى صغير، محمد بن جرير بن رستم، قم، بعثت، چاپ اول، ١٤١٣ق.
١٤. الطراز الاول و الكناز لما عليه من لغة العرب المعول، مدنى، سيد على خان، مشهد، موسسه آل البيت، چاپ اول، ١٣٨٤ش.

۱۵. علوم العربية - قسم النحو، حسینی طهرانی، سید هاشم، اصفهان، خاتم الانبیاء، چاپ اول، ۱۳۹۰ ش.
۱۶. الغیبة للنعمانی، ابن ابی زینب، محمد بن ابراهیم، تصحیح علی اکبر غفاری، تهران، نشر صدوق، چاپ اول، ۱۳۹۷ ق.
۱۷. الکافی، کلینی، محمد بن یعقوب، تحقیق علی اکبر غفاری، تهران، دار الکتب الاسلامیة، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ ق.
۱۸. الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، زمخشری، محمود، بیروت، دار الکتب العربی، چاپ سوم، ۱۴۰۷ ق.
۱۹. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، نوری، حسین بن محمد تقی، قم، موسسه آل البیت، چاپ اول، ۱۴۰۸ ق.
۲۰. معانی الأخبار، ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق)، تصحیح علی اکبر غفاری، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول، ۱۴۰۳ ق.
۲۱. مفتاح العلوم، سکاکی، ابو یعقوب یوسف بن ابی بکر، محقق عبدالحمید هندای، بیروت، دار الکتب العلمیة، چاپ اول، بی تا.
۲۲. مهج الدعوات و منهج العبادات، ابن طاوس، علی بن موسی، قم، دار الذخائر، چاپ اول، ۱۴۱۱ ق.
۲۳. المیزان فی تفسیر القرآن، طباطبائی، محمد حسین (علامه طباطبائی)، قم، دفتر انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه، چاپ پنجم، ۱۴۱۷ ق.